

## روزنامه نگاران "آوانگارد" و دسيسه ي "شايلاک" ها

قبل از پرداختن به مطلب اصلی میخواهم به نکاتی اشاره کنم که هفته ی جاری وقتی در اجتماعی از خبرنگاران در هرات، در مورد توطئه های قانونی علیه فلسفه ی آزادی فکر و بیان در افغانستان صحبت میکردم، به میان آمد.

محور اصلی گفتار این بود، که مستبدین بر سر قدرت بنام آزادی فکر و بیان فقط تفاله ای از باور های کسل خود را بوسیله ی آرایه های مطبوعاتی پروسس و به افکار عامه زرق میکنند و در مقابل با توطئه های قانونی جلو هر فکر پویا، مدرن و دگراندیشانه چاه می کنند. منظور من برجسته سازی کلی گویی ها و پارادوکس های بود که هم در قانون اساسی و هم در قانون رسانه ها به شکل توطئه آمیزی علیه فلسفه ی اساسی آزادی بیان از سوی حکام بکار رفته و با استفاده از آن زمینه های سرکوبگری را فراهم کرده است. هدف این بود تا حد اقل به قشر رسانه ای و از طریق آنها به همه گان گوشزد شود، که حکمای مستبد، مردم استبداد زده ی ما را در کنار هزاران وسیله ی نا مشروع، حتی با تمسک به مشروع ترین وسیله (قانون) اغفال و سرکوب میکنند، تا آنها را یارای قامت افراشتن نباشد.

من بیشتر اذعان میکردم که کلی گویی های قانونی در زمینه ی فلسفه ی اساسی آزادی فکر و بیان در افغانستان، هم در قانون اساسی و هم در قانون رسانه ها واضح است، و پارادوکسهای قانونی درین زمینه خود گویای یک توطئه ی سازمان یافته علیه آزادی بیان و پویایی فکر در کشور است، که متحجرین عصر دست به دست هم داده و همچو زمینه هایی را برای سرکوب بوسیله ی قدرت و مذهب فراهم کرده اند. با آنکه همچو تلاش های در بسیاری کشور های جهان برای مهار آزادی بیان و اندیشه در کار است ولی در افغانستان یکی از

مفتضح ترین گونه های آن بکار بسته شده است. بعدا با جزئیات روی این مسئله صحبت شد، که حکام چگونه ازین تناقص های قانونی استفاده های هیولایی کرده و با تقدیس خویش حصارهای مقدسی در اطراف خود کشیده اند و هیچکس و رسانه ای را یارای نفوذ در داخل این حصارها نیست.

خوشبختانه یکی از دوستان نازنین ما به اصطلاح در مقابل این همه "بد بینی" های بنده- با شیفته گی فزاینده ای به فضای حاکم- اعتراض نموده و فرمودند، که نباید چنین افکار بد بینانه ای به خورد دیگران داده شود. این دوست که خیلی خوشبین "دست آوردهای" سالهای اخیر در زمینه ی آزادی بیان بود میفرمود که آنها در بدل هیچ چیزی که از دست داده اند، چیزهای بسیاری را بدست آورده اند، زیرا به گفته ی آن عزیز، ما هیچ چیزی برای از دست داشتن نداشته ایم. و قص علی هذا.

جالبتر از همه این که عزیز ما یکبار به برخی از رسانه های برقی مانند کابل پرس و دیگران به عنوان رسانه های اشاره کرد، که بدون هیچ سندی به بدنامی شخصیت ها و نهاد ها میپردازند. ایشان همچنان فرمودند، که رسانه های ازین دست، با جود عدم رعایت توازن و با آنکه هیچ سندی از آنچه ارایه میکنند در اختیار ندارند، با آنهم دیده میشود که قانون در برابر آنها چی مهربان و بردبارانه عمل میکند! اگرچه من و سایر دوستان در هرات پیرامون این مسئله، با دوست ما خیلی صحبت کردیم، ولی درین جا بد نیست که در صورت ممکن دست اندر کاران رسانه های چون کابل پرس برای روشن شدن موضوع پیرامون "اسناد" و همچنان "مهربانی" های قانونی در مورد این رسانه ها چیزی بنویسند.

با آنکه من خودم نهایت مخالف داشتن یا نداشتن اسناد، حفظ یا زیر پا کردن توازن و سایر شعارهای بی سروته در پیکارهای روشنگرانه هستم. زیرا به نظر من در کشوریکه هیچ توزانی در آن وجود ندارد، ما چگونه میتوانیم از حفظ یا برهم زدن آن سخن برانیم.

فکر میکنم این همه فساد، ظلم و بیدادگری که در میهن ما در جریان است، چی نیازی به پاره های کاغذ دارند تا بعد ما مستند تر حرف بزنیم. دوستان ما بروند در پل باغ عمومی، در عقب "بیدادگاه" های کابل، در پشت درهای ریاست جمهوری و جای جای این کشور زخمی "انسان های ویران" - این همه اسناد متحرک- را ببیند که هر لحظه می میرند، اما فریاد شان آن اسطوره های تقدیس شده ای را که در عقب دیوارهای مقدس خویش و در شبستان های عاج، باده گساری دارند، هیچ گاهی بخود نمی آورد. پس در محیطی که هیچ توازنی در آن در کار نیست، ما چرا در پی نظم و توازن در گفتار خود باشیم. این همه معیار های سنگ شده را که چند نویسنده ی متعلق به جهان قدیم از دانشگاه گرفته تا عرصه ی کار در سلول های مغز ما زرق کرده اند، باید کنار گذاشت!

از همین جاست که مسیر رسانه های سنگ شده و مد روز با رسانه های پیشتاز، مسیر فکر های کسل دولتی با افکار آوانگارد و ویران گر از هم جدا میشوند. آن یکی در پی حفظ نظمی است که وجود ندارد و این یکی در پی ویرانگری بیباکانه و جهت گیری های پیشتاز به عنوان اعتراضی علیه این وضع کاذب که از قانونش گرفته تا هر عملکرد سری و ظاهری اش، در پی دوام اختناق و دمیدن افسون است.

حال ببینید چی فرق میکند، وقتی که همه مردم به فساد، بیدادگری، بی کفایتی و آزادی ستیزی حکام پی میبرند، نیازی به یک پاره کاغذ و یا هم نقل قول آقا یا خانمی باشد که آن را تأیید یا رد میفرمایند. شاید کسی بگوید که کار رسانه ها اطلاع رسانی و حفظ معیار های تعیین شده ی شغلی است و آنکه ازین حدود فراتر می رود، کارش میتواند هر چیز دیگری باشد؛ الی روزنامه نگاری. همان محکی که امروز بسیاری از شعرا و نویسندگان بازاری ما شعر و نوشته را با آن میسنجد. و از هر چی از دایره ی تعریف های کلیشه ای خارج باشد به جز شعر و ... از آن یاد میکنند.

اما باید یاد آور شد، که عادت ما به استبداد زده گی و هر "زده گی" دیگر سبب شده، هر آن تعریفی که در حدود ذهن کوچک ما قد ندهد، آن را آشوبگری و بی بند وباری یا نهایتا بد بینی عنوان کنیم.

توسل و عادت ما به ساختار های محافظه کارانه و ناکارآمد و عدم رشد منطقی و دامنه دار هر چیزی در جغرافیای ما در تقویت فضای حاکم خیلی ها موثر بوده است؛ بنا هر پیشتازی و دگراندیشی را غیر معمولی و خارج از منطق نمایش داده است.

در مجموع توهم ما نسبت به اوضاع و ارزشها، فضای سیاهی را حاکم ساخته که من میخواهم آن را "فضای شایلاکی" نام بگذارم، که فریاد هر انسان پرخاشگر را در زیر تازیانه های استبداد، آشوبگری و بی بند و باری جلو میدهد و سعی دارد در برابر هر فریادی که از زیر تازیانه بر میخیزد، پاره های بدن انسان را جریمه بگیرد.

کته های پیرو شرایط حاکم همیشه دیگران را به منظور عدم تبعیت از سنت عصر سرزمین خویش خوار و پست پنداشته و شکاف و مرزی بین خودی و غیر خوی قایل میشوند. بعد هر بیدادگری خودی ها را که بر غیر خودی ها روا داشته اند توجیه میکنند.

فضای حاکم، کوچکترین روزنه ای را بیداد گری علیه قانون و "روال نورمال زنده گی" دانسته و با تمام قوت حکم بستن آن را صادر میکند.

من درین گفتار قدرت و نگهبانان شرایط مختنق را هیچ ملامت نمیدانم زیرا مقتضای طبیعت آنها چنین است. اما باید خاطر نشان بسازم، آنهای که دانسته یا ندانسته و یا هم در زیر آماج ثقیل پروپاگند های حکام، بنام دست اندر کاران رسانه یا مدافعان آزادی فکر و بیان گاه گاهی از درز هایی نمایان می شوند و در مقابل جان گرفتن رسانه یا روزنامه نگار آوانگاردی، صد ها بهانه میتراشند؛ فقط نگران از دست دادن استبداد زده گی و هر "زده گی" دیگر خود هستند، که همانا دلیل عمده ی آن نا آگاهی از شیوه ها و عناصر غالب تفکر امروز است. عناصری که قدرت ظاهری انسان امروز بر آنها استوار است. عمدتا این طرز تصور ناشی از نا

آگاهی از آنچه‌ی است که در پس مظاهر وضعیت حاکم بر ما به عنوان روزنامه نگار، نویسنده، شاعر و غیره می‌گذرد.

"هایدگر" درین زمینه خیلی خوب اشاره میکند: " در استبداد زده گی کششی نا معقول و کورکورانه به چیز است که در چنگ آن گرفتاریم. این کشش طبیعتاً معقول نیست چه اگر معقول بود به شناسایی می‌انجامید. شیفته گی نسبت به امری همواره با گسستگی از امر است."

این مثال بخوبی واضح می‌سازد که شیفته گی نسبت به فضای استبدادی حاکم با گسستگی از خود (انسان) همراه میشود. این شیفته گی به دنبال خود اعتماد بیدریغ، ساده لوحی و حتی خامی ای را بار می‌آورد که کشنده ی حس انتقاد است و فکر را فلج می‌سازد. همچنان روی دیگر این سکه آن است که انتقاد از فضای استبداد را بلای روی زمین بدانیم. و بعد هم با یک حساسیت نوستالوژیک این انتقاد را کشنده و غیر واقع بینانه قلمداد کنیم.

پس میتوان این گفته را پذیرفت که واکنش های ازین دست نه در برابر بیانی است که انجام میشود؛ بلکه ترسی است که تحمل اندیشیدن به "نا اندیشیده" ها را ندارد.

در افغانستان قبل از یازده سپتمبر تصویریکه از روزنامه نگاری وجود داشت، این حرفه را یک حرفه ی پروسس کننده ی افکار دولتی برای تزریق افکار عامه قلمداد میکرد، و از وقتی هم که تلاش های نه چندان گسترده ای برای ویران کردن این طرز تصور آغاز شد، هم پای آن ایستاده گی در برابر حرکت های بنیادین و نو نیز از سر اساس گذاشته شدند.

این ایستاده گی های خشک با وجود تلاشهای پراکنده نه تنها که سست نشدند، بلکه با استفاده از چتر های مقدسی که در اطراف خود بنا کردند روزتا روز محکمتر نیز شدند. تا حدی که حتی جهت اکثر تلاش ها را نیز به بیراهه ها و حتی در مسیر خواستهای خویش تغییر دادند. در نتیجه آن تیپ از قلم زنان و فعالان "رسانه ای" که از ترس مقاومت با یک

"دشمن مقدس" جا خوردند، امروز به هدیه بگیران دست اول و مهره های مورد ستایش از هر جهتی قرار گرفته و خود در زیر چتر های مقدسی لمیده اند. هیچ تهاجمی نه از سوی حصار نشینان و نه هم از جانب پرازیت ها و تفاله کننده های افکار آنها متوجه این تیپ است.

در مقابل، این روزنامه نگاران پیشتاز اند که بیرحمانه هدف قرار میگیرند. آنها با وجود درک کامل از تهاجم ها، توطئه ها و دام های کارگذاری شده، همچنان بالنده و در پی ویرانی فضای حاکم و شکستن تابو های تحمیلی جسورانه ایستاده اند. میخوامم بگویم اینان روزنامه نگاران "آوانگارد" هستند.

شاید بسیاری ها با این اصطلاح مخالف باشند. مهم نیست. با آنکه میدانم در افغانستان هر اندیشه ای قبل از این که درک یا خوانده شود، در بست با محک ایدیولوژی رد یا پذیرفته میشود.

رویهمرفته، سرکوب سازمان یافته ی روزنامه نگاران و رسانه های "آوانگارد" با توسل به وسیله های گوناگون بطور مستقیم یا بوسیله ی "جن زده" های گسسته از خود بی دلیل هم نیست؛ زیرا اسلحه ی ناسازگاری و انتقاد، شیوه های تفکر حاکم را به شدت تهدید میکند و همچنان ساختار ارزشها و ساختار صورت های قدیمی را به شدت دگرگون میسازد؛ به همین جهت بیش از هر چیزی خودش آسیب پذیر است. پس درین بهبوهه ی نامرد و نابرابر آنچه به دوام و گسترش کار آوانگارد در عرصه ی روشنگری و روزنامه نگاری می انجامد؛ به نگرش و رفتار سنجیده ی نویسنده گان و روزنامه نگاران، که با یک ریاضت طولانی توام است بسته گی دارد.

06.02.2009

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)